

ترانه و ترانه سرایی

در گفت‌وگو با نیلوفر لاری پور

پارسا مسرور

ادب و زبان فارسی پیژوی می‌کنند. و ده درصد دیگر ترانه‌هایی که خوب هستند و مطابق قواعد زبان و ادب فارسی که تصاویر و خلاقیت‌های نو و شاعرانه در آنها به چشم می‌آیند... امروز ترانه ما، با گذشته تنها یک تفاوت دارد و آن اینکه: در گذشته حتی کارهای اصطلاحاً «آبکی» و ضعیف و درجه چندانم از یک حسن ناپ و عاشقانگی روایت برخوردار بودند ولی در حال حاضر آن حسن ناپ شاعرانه هم از بین رفته است و متأسفانه حتی خواننده‌های ایرانی که خود را در سطح جهانی می‌دانند و فراتر از مرزهای نقشه‌ای جایگاهی برای خود قائل‌اند نیز به دنبال همین ترانه‌های فاجعه‌آمیز و بی‌هویت هستند.

■ جایگاه و فاصله ترانه فارسی را در خارج و داخل ایران چگونه می‌بینید؟

□ در خارج از ایران ترانه با همان کیفیت و سطحی که سابق بر این بوده پیگیری می‌شود ولی متأسفانه در ایران ترانه روز به روز عقب‌نشینی می‌کند و دچار پس‌روی می‌شود... امروز خیلی از جوانان ترانه‌های بسیار خوب می‌گویند مانند فرزند حسنی، مسعود امامی، سید حسین متولیان، فریره مخصوص و... اما اغلب کسانی که اسم و رسمی دارند ترانه‌های زیر متوسط می‌گویند.

■ علت این قضیه چیست؟

□ کسی که روزی چند شعر می‌نویسد و حاضر است با هر خواننده‌ای و هر شرایطی کار کند، کسی که هر کلمه‌ای را از شعرش کم کنیم هیچ تفاوتی در هویت کلام او نداشته باشد و هدفش این باشد که نامش در کاستها بیاید و اسمی از او دیده شود و چند مصاحبه کند قطعاً اسم و رسم بیشتری پیدا می‌کند. ولی کسانی که صرفاً به مقوله ادبیات فکر می‌کنند قطعاً هم کم‌کارترند و هم گزیده‌کارتر... بعضیها هم بی‌دلیل تپو می‌شوند مثلاً آیا کسی پیدا می‌شود که بیش از یک کار از «شهباز قنبری» حفظ باشد؟

نیلوفر لاری پور ترانه‌سرای توانا و جوان معاصر را کمتر کسی است که شناسد و کمتر کسی است که ترانه‌ای از او را زمزمه نکرده باشد، «مسافر» را همه می‌شناسند. فرصتی دست داد تا با او گفت‌وگویی کوتاه داشته باشیم درباره ترانه و ترانه‌سرایی.

■ به نظر شما ترانه امروز در چه جایگاهی قرار دارد؟

□ به نظر من هیچ تفاوتی بین ترانه امروز و دیروز نیست... چون که این ترانه، ادامه همان ترانه گذشته است با دایره موضوعات وسیع‌تر و گسترده‌تر و در بعضی موارد همراه با افت و خیز و فراز و نشیب.

■ در مقایسه با مقوله ادبیات مکتوب کلاسیک در حفظ زبان فارسی نقش ترانه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ من اعتقاد دارم ترانه به علت جایگاهی که دارد و از آنجا که با همه اقشار جامعه در ارتباط است و بر سر زبانها زمزمه می‌شود، تأثیر بیشتری نسبت به ادبیات مکتوب کلاسیک در زنده نگه داشتن زبان و ادب فارسی می‌تواند داشته باشد.

■ آیا ترانه می‌تواند تأثیر تخریبی و عکس نیز بر زبان فارسی داشته باشد؟

□ البته همین‌طور است. ترانه در یک نگاه کلی به دو قسمت تقسیم می‌شود. ترانه‌ای که زبانی ناقص و بی‌هویت دارد و قسم دوم، ترانه خوب است که از زبان متکامل بهره‌مند است.

■ در حال حاضر چند درصد از ترانه‌ها ترانه متکامل و چند درصد بی‌هویت‌اند؟

□ به نظر من هشتاد درصد از ترانه‌های این روزها از نوع ترانه بد است که سطح کیفی بسیار پایینی دارند... ده درصد از کارها فاجعه است که نه هویت مناسب دارند و نه از قواعد و بنیادهای

البته نباید نادیده گرفت که بعضی از خوانندگان و آهنگسازان نیز در این روند مؤثرند و صد البته ضرر اصلی متوجه خود ایشان است، مثلاً شما سطح کیفی کارهای اول شادمهر عقلی را با امروز مقایسه کنید! روزهای اول محمدعلی بهمنی، اکبر آزاد، یغما گلروبی و... با شادمهر کار می‌کردند ولی الان چطور؟ مردم اگر از «مسافر» خوششان می‌آید اگر «غم‌انگیزترین خوشحالی» را می‌فهمند و زمزمه می‌کنند این بهترین دلیل بر قوت این ترانه‌هاست.

■ چقدر احساس می‌کنید ترانه‌سرا نیاز به آشنایی با پیشینه ادبیات کلاسیک دارد؟

□ به نظرم یکی از اساسی‌ترین نیازهای یک ترانه‌سرا تسلط بر ادبیات کلاسیک است. بزرگ‌ترین مشکل همین است که ترانه‌سرایان پیشینه‌ای در ادبیات کلاسیک ندارند. مثلاً عبارت «یک قطره دریا» از بیدل گرفته شده ولی آوردن آن در ترانه امروز ایراد نیست بلکه قوت است.

ترانه‌سرایان ما باید پیش از کار ترانه، شعر کلاسیک گفته باشند در صورتی که تنها یک درصد از ترانه‌سرایان این چنین‌اند و به همین علت در اکثر ترانه‌ها، غلط‌های فاحش وزنی مشاهده می‌شود در صورتی که در کارهای محمدعلی بهمنی یا سهیل محمودی به هیچ‌وجه چنین غلط‌هایی پیدا نمی‌شود... وضع ترانه‌سرایان جوان که خیلی بدتر است فکر می‌کنم شاید تنها کسانی که در میان ترانه‌سرایان جوان بر عروض و ادبیات کلاسیک تسلط دارند فرزاد حسنی و حسین متولیان باشند...

■ اگر موافق باشید وارد سؤالات تخصصی‌تر شویم به نظر شما ترانه قالب است؟

□ ترانه قالب نیست ولی باید در یکی از قالب‌های شعری سروده شود که یا غزل است یا چهارپاره، که البته چهارپاره بهترین نوع آن است و حتی روی شعر سپید و نیمایی هم ترانه در مواردی جواب داده است اما آنچه در قدیم به آن ترانه اطلاق می‌شده مجموعه دوبیتی‌های پیوسته بوده است.

■ خصوصیتی که ترانه را از دیگر انواع شعر جدا می‌کند چیست؟
□ ترانه در یک تقسیم‌بندی کلی باید دارای سه خصوصیت باشد. اول آنکه قابل فهم برای عموم مردم باشد. البته این به معنای سطحی بودن و ابتذال نیست بلکه در ترانه باید حرف‌های عمیق هم با زبانی ساده بیان شود. خصوصیت دوم تلفظ راحت و دوری از مشکلات آوایی است. برای مثال واج‌آرایی در ادبیات کلاسیک یک هنر برتر و از آرایه‌های بسیار زیباست ولی در ترانه آن چنان جالب نیست یا آوردن حروف مشترک‌المخرج که خواننده را دچار مشکل می‌نماید. اما خصلت سوم ترانه آن است که باید به راحتی بر ملودی سوار شود. ترانه باید خالی از ادات و جملات سؤالی باشد چرا که موسیقی نمی‌تواند ادات را درست نشان دهد و این مهم است که ترانه با گامها و تحریرها همخوانی داشته باشد.

■ به نظر شما در مثلث ترانه - موسیقی - خواننده کدام یک مؤثرتر است؟

□ ببینید! خود موسیقی به چند بخش ملودی، تنظیم و صدابرداری تقسیم می‌شود... حتی نوازندگان را نیز می‌شود به این بخش‌ها اضافه کرد. در این میان من نقش ملودی خوب را بسیار مؤثر می‌دانم - البته اگر ترانه هم ضعیف باشد، موسیقی میهمان چند ماهه گوشه‌های انسان‌هاست.



پروژه نگاه علوم انسانی و
پرتال جامع علوم

◆ آینه‌دار

یه دل شکسته صد تا بی قرار می خواد چی کار
قفس کهنه من، میخ و زوار می خواد چی کار
آخه دوزار جیگرک، سفره قلمکار نمی خواد
یه حموم خرابه، هفتا جومه‌دار می خواد چی کار
ما، یه عمره، میون موندن و رفتن دودلیم
یه مسافر، آخه عشق موندگار می خواهد چی کار
خودمو به خواب زدم، تو هم چشاتو هم بذار
آدم آبله‌رو، آینه‌دار می خواد چی کار
اسمتو نکن رو این درخت خشک و نیمه‌چون
تن پوسینه و سردم یادگار می خواد چی کار
واسه شکستن من، خودتو خسته نکن
آدم مرده آخه، چوبه دار می خواد چی کار

◆ در به در

در به در صلاتم
هوایی نگاتم
خسته‌تر از همیشه
یه عمر پایه‌باتم

برام یه اتفاقه
لحظه با تو بودن
اول قصه با تو
آخر قصه با من

کاشکی ترانه‌ها نبود
این عاشقانه‌ها نبود
تو قاب عکس عشق ما
برای گریه جا نبود

بی تو برام غریبه
حتی صدای بارون
چیزی ازت نمی‌خوام
فقط کنارم بمون

کاش میتونستی با من
دوباره هم صدای
از ابتدای حق حق
تا نه گریه باشی

کاشکی ترانه‌ها نبود

این عاشقانه‌ها نبود
تو قاب عکس عشق ما
برای گریه جا نبود

◆ آتش سرد

از کلوم کوچه بن بست اومدی
که شروع قصه پایانی تو بود
تا سینه نزنه، بهم بگو
چی می‌خواستی زیر گنبد کبود

وقتی تو شب غریبه گم می‌شی
من به تیرگی حسالت می‌کنم
وقتی نیستی تا صلعمو بشنوی
به نگاه آینه عادت می‌کنم

نمی‌دونم چرا بغض پنجره
دیگه با دست نسیم وا نمی‌شه
نمی‌دونم چرا حتی تو تلم
شب نمی‌میره و فردا نمی‌شه

شاید این مرتبه‌های ناموم
فرصتی تازه باشه برای ما
واسه چی بغضتو پنهون می‌کنی
دل به دریا بزن و با من بیا

روزای گمشده چشم به راهتن
به شبای بی ستاره برنگرد
سهم تو رفتنه، سهم من تویی
بیا رد بشیم از این آتش سرد

◆ بی‌خاطره

تو زخمی تردیدی
بی‌خاطره بی‌رویای
وامانده‌تر از دیروز
بیهوده‌تر از فردا

تصویر سرایی دور
در قحطی بارانی
سرگشته‌تر از طوفان
از عشق گریزانی

با چشم تو آینه
بی‌واژه غزل می‌ساخت
نفرین به غروبی که
اندوه تو را نشناخت

نفرین به سکوت تو
نفرین به صدای من
تردید مکن، بنشین
یک لحظه به جای من

من ماندنی‌ام اما،
تو فرصت پروازی
از عشق برای من
یک فاجعه می‌سازی

بگذار خودم باشم
تکراری بی‌برگشت
یک عاشق تنها که
دنیال دلش می‌گشت.

◆ همزاد

همصداترین ترانه با سکوت
توی رویای تو فریاد منه
اون که امشب پشت پلک چشم تو
داره پرپر می‌شه همزاد منه

توی خوابت یه سکوت بی‌دلیل
دل همزادمو می‌ده دست باد
می‌دونم فردا که از راه برسه
حتی اسمش هم به یادت نمی‌باد

نمی‌تونی تو چشماش نگاه کنی
نمی‌پرسی از کلوم شب اومدی
از هراس دل سپردن به عشق
تو یه عمره خودتو به خواب زدی

به تو خیره می‌شه از تو آینه
با سکوتت تو رو تنها می‌ذاره
وقت رفتن، تو رو جادو می‌کنه
دلشو پیش دلت جا می‌ذاره

صبح فردا که چشاتو واکنی
نمی‌دونی چرا قلبت می‌زنه
اون که زیر و رو شده قلب توئه
اون که عاشق شده همزاد من

◆ برنده
واسه آخرین ترانه
دنیال واژه می‌گردم
تو از این سفر می‌ترسی
ولی من بر نمی‌گردم

این سفر یعنی رسیدن
به یه اتفاق تازه
از تو و از من و از عشق
می‌تونه قصه بسازه

با گذشتن تو از من
این سفر تموم نمی‌شه
با تو می‌مونه نگاهم
تا همیشه، تا همیشه

آخر جاده تردید
یه شروع عاشقانه‌ست
واسه واژه پرنده
قفس آخرین ترانه‌ست

قفس قلب تو انگار
چشم به راه یه پرنده‌ست
توی این قمار شیرین
اونی که باخته برنده‌ست

◆ زیبای اساطیری
یک حادثه با من باش
زیبای اساطیری
تو زنده به اعجازی
بی‌معجزه می‌میری

تا عطر تنت باقی‌ست
من معجزه می‌مانم
بعد از تو چه خواهد کرد
تقدیر، نمی‌دانم؟

آغوش تو تکراری‌ست
تکرار خیال من
تندیس غرورت را
در بستر من بشکن

تقدیر تو رفتن نیست
تو سهم منی انگار
یک وسوسه عاشق شو
یک‌بار، فقط یک‌بار

می‌مانی و می‌دانم
پابسته تقدیری
یک حادثه با من باش
زیبای اساطیری

◆ دروغ عاشقانه

واسه شکستن غرور من
تو بدون که اولین بهانه‌ای
توی این شب که تمومی نداره
آخرین فرصت عاشقانه‌ای

خط بکش رو همه ترانه‌هام
این غرور سنگیو ازم بگیر
بذار از تو، به خودم پل بزوم
بذار گم بشم توی بهت این مسیر

اگه با اشاره تو می‌شکنم
اگه روحمو به آتیش می‌کشم
تو بدون که هاشم اما هنوز
من همون گوه بلند سرکشم

تو به من دروغ بگو، اما بمون
که وجود من یه دنیا خواهشه
تو به من دروغ بگو، اما نرو
شاید این دروغا باورت بشه

خنده‌ها دلیل بودن من
واسه من همین بهانه کافیه
نمی‌خوام راست راستی عاشقم باشی
یه دروغ عاشقانه کافیه

◆ غرور

یه عمری دنیالت می‌گشتم
پشت سکوت هر ترانه
اسمتو نقاشی می‌کردم
تو غزلای عاشقانه

خیال می‌کردم با تو می‌شه
از شب تنهایی گذر کرد
با چشمای زلال و پاکت
تیرگیا رو دریده کرد

توی ترانه‌های سبزم
ازت یه عاشقانه ساختم
تو رو به آسمون رسوندم
اما چه دیر تو رو شناختم

وقتی که آینه ترک خورد
دنیال آشنا می‌گشتم
وقتی که گم شدی تو جاده
منم از آینه گذشتم

غرور من اگر چه زخمی
ولی همیشه موندگاره
روشنه فانوس نگاهم
تو این شبای بی‌ستاره

اینو بدون که آینه حتی؛
شکستن منو ندیده
حتی اگر که ناتمامه
قصه ما به سر رسیده